

# A Cognitive Explanation for the Emergence of Religious Belief and Its Limitations

Ahmad Savari<sup>1</sup>, Mehrnaz Bashizadeh-Moghaddam<sup>2</sup>, Ali Shahbazi<sup>3</sup>

(Received: 2024-02-19; Accepted: 2024-06-14)

## Abstract

The question of how religious beliefs emerge has long been a central concern in philosophical, social, and scientific discourse. Contemporary naturalistic approaches, emphasizing the primacy of the natural world and its laws, seek to explain the formation of these beliefs using insights from various sciences. This article examines one such framework: “the cognitive explanation [of religion]”. Cognitive explanations are grounded in mental mechanisms and information-processing systems, positing that innate human tendencies—such as: 1) Hyperactive Agency Detection (HAD); 2) Processing of counterintuitive concepts; and 3) Theory of Mind (ToM)—predispose individuals to adopt religious beliefs. However, this approach faces critiques, including: “reductionism (oversimplifying complex phenomena)”, “Ambiguity in specifying cognitive mechanisms’ exact roles”, “neglect of emotional influences”, and “failure to account for cultural diversity”. In this article, using a descriptive-analytical method and drawing upon the scholarly opinions of experts in the cognitive science of religion, the limitations of this approach are examined, critiqued, and explained. First, the theoretical foundations and basic principles of cognitive explanation are elaborated. Then, the functioning of cognitive mechanisms in the formation of religious beliefs is clarified. Following this, the criticisms raised against this approach are discussed and analyzed. Finally, by summarizing the presented arguments, it is concluded that “cognitive explanation,” despite its limitations, still plays a significant role in understanding how religious beliefs are formed and transmitted, and alongside other approaches, it can contribute to a comprehensive understanding of this complex phenomenon.

**Keywords:** emergence of religious beliefs, contemporary naturalism, cognitive explanation, limits of naturalism.

- 
1. Ph.D. Candidate in Religious Studies, University of Religions and Denominations, Qom, Iran (Corresponding Author). Email: shahab.savari@gmail.com
  2. Assistant Professor, Department of Quranic Sciences, University of Quran and Hadith, Qom, Iran. Email: bmoghaddam14@gmail.com
  3. Ph.D. in Comparative Philosophy, University of Qom, Qom, Iran. Email: ashahbazi2@gmail.com

## تبیین شناختی پیدایش باور دینی و محدودیت‌های آن

احمد سواری<sup>۱</sup>، مهرناز باشی زاده مقدم<sup>۲</sup>، علی شهبازی<sup>۳</sup>

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۱/۳۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۳/۲۵]

### چکیده

پرسش از پیدایش باورهای دینی همواره یکی از دغدغه‌های اساسی اندیشمندان در حوزه‌های فلسفی، اجتماعی و علمی بوده است. رویکردهای طبیعت‌گرایانه معاصر، با تأکید بر تقدم جهان طبیعی و قوانین آن، می‌کوشند با استفاده از یافته‌های علوم مختلف، چرایی شکل‌گیری این باورها را روشن کنند. در این مقاله، به یکی از این تبیین‌ها با عنوان «تبیین شناختی» می‌پردازیم. تبیین‌های شناختی بر مبنای سازوکارهای ذهنی و فرایندهای پردازش اطلاعات استوارند و نشان می‌دهند که ویژگی‌های ذاتی انسان، مانند تمایل به تشخیص عاملیت، ادراک مفاهیم ضد شهودی و قابلیت خواندن ذهن دیگران زمینه‌ساز پذیرش باورهای دینی است. نقدهایی مانند تقلیل‌گرایی، ابهام در تعیین نقش دقیق سازوکارهای شناختی و نادیده گرفتن تأثیر عواطف و تنوع فرهنگی، محدودیت‌هایی برای این رویکرد به شمار می‌آید. در این مقاله با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی و با بهره‌گیری از آرای علمی صاحب‌نظران علوم شناختی دین، محدودیت‌های این رویکرد بررسی، نقد و توضیح داده می‌شود. در ابتدا مبانی نظری و اصول اساسی تبیین شناختی تشریح می‌شود؛ سپس چگونگی عملکرد سازوکارهای شناختی در شکل‌گیری باورهای دینی توضیح داده می‌شود. در ادامه نقدهای وارد بر این رویکرد، مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. در نهایت با جمع‌بندی مباحث مطرح شده، نتیجه‌گیری می‌شود که تبیین شناختی با وجود داشتن محدودیت‌ها، همچنان نقش مهمی در فهم چگونگی شکل‌گیری و انتقال باورهای دینی ایفا می‌کند و می‌تواند در کنار دیگر رویکردها، به درک جامعی از این پدیده پیچیده کمک کند.

**کلیدواژه‌ها:** پیدایش باورهای دینی، طبیعت‌گرایی معاصر، تبیین شناختی، محدودیت طبیعت‌گرایی.

۱. دانشجوی دکتری دین پژوهی، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران (نویسنده مسئول) shahab.savari@gmail.com

۲. استادیار گروه علوم و معارف قرآن، دانشگاه قرآن و حدیث، قم، ایران bmoghaddam14@gmail.com

۳. دانش‌آموخته دکتری فلسفه تطبیقی، دانشگاه قم، قم، ایران ashahbazi2@gmail.com

## مقدمه

بررسی پیدایش و خاستگاه یا «پدیدآیی» باورهای دینی از منظر طبیعت‌گرایانه، موضوعی است که در دنیای معاصر بدان توجه شده است. امروزه پژوهشگران و متفکران به دنبال تبیین چرایی گرایش انسان‌ها به دین و باورهای فراطبیعی هستند. به این پرسش نه تنها در حوزه فلسفه، بلکه در جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و انسان‌شناسی نیز توجه جدی شده است. تحلیل‌ها در گذشته، عمدتاً در چارچوب‌های فلسفی، اجتماعی و تاریخی انجام می‌پذیرفت؛ برای مثال دیوید هیوم - فیلسوف قرن هجدهم - در کتاب تاریخ طبیعی دین با اتخاذ رویکردی تجربه‌گرایانه و روان‌شناختی، پیدایش باورهای دینی را در تمایلات طبیعی انسان به تبیین پدیده‌های ناشناخته و مواجهه با اضطراب‌های وجودی جستجو می‌کرد. هیوم معتقد بود انسان‌ها به منظور درک و کنترل محیط پیرامون و کاهش اضطراب ناشی از عدم توانایی در برابر نیروهای طبیعی، به شکل‌دهی مفاهیم خدایان و موجودات فراطبیعی مبادرت ورزیده‌اند (هیوم، ۱۳۹۶ ه.ش، ص ۷۴). این دیدگاه، نقطه آغازی برای رویکردی طبیعت‌گرایانه به دین بود که بر عوامل روان‌شناختی و تجربی تأکید داشت. افزون بر هیوم، جامعه‌شناسانی همچون امیل دورکیم و ماکس وبر نیز نقش مهمی در فهم پدیده دین از منظر اجتماعی ایفا کرده‌اند. دورکیم، دین را به مثابه پدیده‌ای اجتماعی بررسی می‌کرد که کارکرد اصلی آن، ایجاد انسجام و همبستگی در جوامع انسانی است. وی باور داشت مناسک و باورهای دینی، حس تعلق به گروه را تقویت می‌کند و به حفظ نظم اجتماعی کمک می‌کنند (دورکیم، ۱۳۸۳ ه.ش، ص ۱۱۲). ماکس وبر نیز با تمرکز بر تأثیر متقابل دین و ساختارهای اقتصادی و اجتماعی، نشان داد چگونه باورهای دینی می‌توانند بر شکل‌گیری نظام‌های اقتصادی و رفتارهای اجتماعی تأثیرگذار باشند؛ برای نمونه او در اثر اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری، به بررسی نقش اخلاق پروتستانی در ظهور و توسعه سرمایه‌داری مدرن پرداخت. این رویکردهای جامعه‌شناختی، دین را پدیده‌ای پیچیده باریشه‌های عمیق در ساختارهای اجتماعی و فرهنگی در نظر می‌گرفتند (وبر، ۱۳۷۳ ه.ش، ص ۹۹).

در کنار این رویکردهای فلسفی و جامعه‌شناختی، انسان‌شناسان نیز با بررسی جوامع ابتدایی و فرهنگ‌های گوناگون، تلاش‌هایی برای تبیین پیدایش باورهای دینی انجام داده‌اند؛ از این میان می‌توان به آثار برجسته جیمز فریزر به‌ویژه کتاب شاخه‌زین اشاره کرد. فریزر با مطالعه گسترده باورها و رسوم جوامع مختلف، به بررسی پدیده‌هایی همچون توت‌پرستی، جادو و اسطوره پرداخت و کوشید سیر تکامل باورهای دینی از اشکال ابتدایی تا ادیان سازمان‌یافته را ترسیم کند. او توت‌پرستی را یکی از نخستین اشکال دین در نظر می‌گرفت که در آن گروه‌های اجتماعی با حیوانات یا اشیای خاصی پیوند نمادین برقرار می‌کردند و آنها را می‌پرستیدند. فریزر همچنین به نقش اسطوره‌ها در شکل‌گیری و انتقال باورهای دینی تأکید داشت و نشان داد چگونه اسطوره‌ها به تبیین پدیده‌های طبیعی، اجتماعی و تاریخی می‌پردازند و ارزش‌ها و باورهای فرهنگی را منتقل می‌کنند (فریزر، ۱۳۹۹ ه.ش، ص ۸۷). کتاب شاخه‌زین فریزر، با ارائه داده‌های فراوان از فرهنگ‌های گوناگون، تأثیر بسزایی بر مطالعات بعدی در زمینه انسان‌شناسی دین و تبیین پیدایش باورهای دینی داشته است. با وجود این پیشینه قابل توجه در مطالعات طبیعت‌گرایانه دین، ظهور رویکردهای جدید در این حوزه، تغییری بنیادین را رقم زده است.

میرچا الیاده - مورخ دین و متخصص در اسطوره‌شناسی - با رویکردی پدیدارشناسانه به بررسی دین می‌پرداخت. او بر تجربه امر قدسی و ظهور آن در اشکال و نمادهای گوناگون تأکید داشت. الیاده معتقد بود دین، پاسخی به تجربه انسان از امر قدسی است که خود را در قالب اسطوره‌ها، مناسک و نمادها آشکار می‌سازد. او مفهوم «هیروفانی» (Hierophany) را مطرح کرد که به معنای تجلی امر قدسی در پدیده‌های دنیوی است. به باور الیاده، انسان از طریق این تجلیات، با واقعیتی متعالی و مقدس مواجه می‌شود که معنا و جهت به زندگی او می‌بخشد. او همچنین بر نقش اسطوره‌ها در بازگویی این تجربیات قدسی و انتقال آنها به نسل‌های بعدی تأکید داشت. از دیدگاه الیاده، اسطوره‌ها نه فقط داستان‌های خیالی، بلکه روایاتی از وقایع بنیادین و تجربه‌های معنوی هستند که ساختار و معنا به جهان می‌بخشند (پالس، ۱۳۹۴ ه.ش، ص ۵۳).

درواقع تا پیش از آغاز قرن بیست و یکم، مطالعات طبیعت‌گرایانه دین عمدتاً محدود به آرای اندیشمندانی نظیر فویرباخ، مارکس، فروید، دورکیم، وبر و نیز کتاب طبیعت‌گرایی و دین اثر نیلسن بود (Nielsen, 2001: 89). فویرباخ، دین را با عنوان فرافکنی آرزوها و امیال انسانی تفسیر می‌کرد؛ مارکس آن را «افیون توده‌ها» می‌دانست؛ فروید نیز پیدایش آن را در عقده‌های ناخودآگاه و سرکوب شده جستجو می‌کرد (پالس، ۱۳۹۴ ه.ش، ص ۵۶). اما از اوایل قرن بیست و یکم، پیشرفت‌های چشمگیر در علوم شناختی، تکاملی و اعصاب، زمینه را برای ظهور رویکردهای جدیدی فراهم کرد که با استفاده از داده‌های تجربی، به تبیین پیدایش باورهای دینی می‌پردازند. این رویکردهای جدید که بیشتر از سوی مدافعان خدا ناباوری مطرح می‌شوند، با اتکا به یافته‌های علوم اعصاب، زیست‌شناسی تکاملی، روان‌شناسی شناختی و انسان‌شناسی، به دنبال کشف ریشه‌های طبیعی باورهای دینی هستند و فرض آنان بر این استوار است که با بررسی سازوکارهای مغز، فرایندهای شناختی و مکانیسم‌های تکاملی، می‌توان فهم دقیق‌تر، واقعی‌تر و عینی‌تری از چگونگی شکل‌گیری و پایداری باورهای دینی به دست آورد. این رویکردها در تقابل با نظریات کلاسیک که عمدتاً بر عوامل اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی تأکید داشتند، بر تحلیل‌های تکاملی تمرکز دارند و مدعی‌اند از پشتوانه تجربی قوی‌تری برخوردارند. هدف آنها، ارائه تبیین‌هایی است که نه فقط چگونگی شکل‌گیری باورهای دینی را توضیح دهند، بلکه چرایی تداوم آنها در طول تاریخ و در فرهنگ‌های گوناگون را نیز روشن سازند. این تمرکز بر داده‌های تجربی و رویکردهای علمی، مشخصه اصلی تمایز رویکردهای جدید طبیعت‌گرایانه دین از رویکردهای کلاسیک است. با این تحولات، مباحث مربوط به پیدایش یا خاستگاه باورهای دینی وارد مرحله نوینی شده است. دیگر بحث فقط درباره تفسیر متون مقدس یا تحلیل‌های فلسفی نیست، بلکه داده‌های تجربی و یافته‌های علمی نیز در این مباحث نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا می‌کنند. این امر، چالش‌ها و فرصت‌های جدیدی را برای فهم پدیده دین فراهم آورده است و پرسش‌های جدیدی را در خصوص رابطه علم و دین، عقلانیت و ایمان و ماهیت باورهای دینی مطرح کرده است.

با بررسی رویکردهای مختلف به پیدایش باورهای دینی، این پرسش مطرح می‌شود که قلمرو و دامنه تبیین‌های طبیعت‌گرایانه تا کجاست؟ آیا این تبیین‌ها فقط به دنبال فهم مکانیسم‌های شکل‌گیری باورهای دینی هستند یا می‌توانند تبیین جامعی از تمام ابعاد دین ارائه دهند؟ درواقع ظهور این رویکردهای جدید، بحث‌های دامنه‌داری را درباره محدودیت‌ها و چالش‌های تبیین‌های طبیعت‌گرایانه برانگیخته است. این مباحث، طیفی از دیدگاه‌ها را دربر می‌گیرد که از تأکید بر نقش عوامل زیستی و شناختی در شکل‌گیری باورهای دینی تا نقد رویکردهای تقلیل‌گرایانه و تلاش برای یافتن نقاط اشتراک بین علم و دین را شامل می‌شود. در ادامه برای پاسخ به این پرسش، به یکی از رویکردهای مهم در این باره، یعنی «تبیین شناختی» می‌پردازیم.

### ۱. تبیین‌های طبیعت‌گرایانه معاصر

تبیین‌های طبیعت‌گرایانه معاصر در باب خاستگاه باورهای دینی، ریشه در تحولات اخیر علوم زیست‌شناسی، روان‌شناسی، انسان‌شناسی و علوم شناختی دارند (Laland & Brown, 2002: 57). این رویکردها با اتخاذ روشی کاملاً علمی - تجربی، صرفاً به عوامل و فرایندهای قابل تبیین با نظریه‌های علمی کنونی توجه می‌کنند؛ به عبارت دیگر، این تبیین‌ها فراتر از چارچوب علوم طبیعی و رفتاری گام نمی‌نهند. رویکرد طبیعت‌گرایانه جدید، تغییری اساسی در شیوه تبیین باورهای دینی ایجاد می‌کند و با رویکردهای هرمنوتیکی و اجتماعی - فرهنگی که معمولاً میان جهان طبیعی و جهان «انسانی» یا «اجتماعی» تمایز قائل می‌شوند و بر تفسیر و درک معنای باورهای دینی تأکید دارند، در تقابل یا دست‌کم مورد انتقاد است.

دیدگاه‌های سنتی، باورهای دینی را فقط محصول فرهنگ و تاریخ می‌دانند؛ درحالی‌که رویکردهای طبیعت‌گرایانه جدید، این باورها را بخشی از طبیعت انسان تلقی می‌کنند. آنها بر این باورند که

تمایل به شکل‌گیری باورهای دینی، نه یک اکتساب فرهنگی، بلکه ویژگی‌ای طبیعی در انسان است و به دنبال یافتن پاسخی برای چگونگی پیدایش و چرایی تداوم این ویژگی در انسان‌ها هستند. این رویکرد طبیعت‌گرایانه، نه تنها به دنبال تبیین چگونگی شکل‌گیری باورهای دینی در سطح فردی است، بلکه به بررسی چگونگی انتقال و پایداری این باورها در سطح جوامع نیز می‌پردازد. به بیان دقیق‌تر، این رویکرد، هم به عوامل روان‌شناختی و شناختی مؤثر در شکل‌گیری باورهای دینی در افراد توجه دارد و هم به عوامل اجتماعی و فرهنگی که در انتقال و تثبیت این باورها در جوامع نقش ایفا می‌کنند؛ برای نمونه برخی از پژوهشگران بر این باورند که باورهای دینی، از طریق سازوکارهای شناختی خاصی مانند تمایل به تشخیص عاملیت (agent detection) و باور به موجودات فراطبیعی در ذهن افراد شکل می‌گیرند. البته انتقال این باورها از طریق داستان‌ها، مناسک، نهادهای اجتماعی و آموزش، به پایداری آنها در جوامع کمک می‌کند. این امر، نشان‌دهنده تعامل پیچیده‌ای بین عوامل زیستی، شناختی و فرهنگی در شکل‌گیری و تداوم باورهای دینی است.

## ۲. رویکردهای علوم شناختی در تبیین پیدایش باورهای دینی

بیشتر تبیین‌های شناختی درباره باورهای دین تحت عنوان «علوم شناختی دین» یا (CSR) (ognitive Science of Religion) ارائه می‌شوند. این اصطلاح بر تمرکز این رویکرد بر عوامل شناختی در شکل‌گیری و انتقال باورهای دینی تأکید دارد؛ البته این بدان معنا نیست که محققان این دانش فقط به حوزه شناختی محدود می‌شوند. اگرچه تبیین‌های شناختی، تکاملی و هم‌تکاملی از بُعد نظری مستقل از هم هستند، اما در چارچوب CSR، این سه رویکرد به هم پیوند می‌خورند و نظریه‌پردازانی چون مک‌کالی (McCauley, Robert)، لوسون (Lawson, E. Thomas)، پاسکال بویِر (Pascal Boyer)، جاستین برِت (Justin L. Barrett)، وایت‌هاوس (Harvey Whitehouse) و ... کوشیده‌اند با تلفیق این سه بُعد،

درک جامع‌تری از باورهای دینی ارائه دهند. درواقع CSR حوزه‌ای میان‌رشته‌ای است که از یافته‌ها و روش‌های علوم گوناگون، از جمله روان‌شناسی شناختی، روان‌شناسی تکاملی، انسان‌شناسی، علوم اعصاب و فلسفه ذهن بهره می‌برد تا فهم جامعی از پدیده دین ارائه دهد. اگرچه تبیین‌های «شناختی»، «تکاملی» و «هم‌تکاملی» در جایگاه سه رویکرد اصلی در مطالعات اخیر طبیعت‌گرایانه از منظر نظری می‌توانند مستقل از یکدیگر مطرح شوند، اما در چارچوب CSR، این سه رویکرد غالباً در تعامل و هم‌پوشانی با یکدیگر قرار می‌گیرند و به نوعی همگرا هستند. در این مقاله به تبیین و نقد یکی از این سه رویکرد می‌پردازیم.

### ۳. تبیین‌های شناختی (Cognitive explanations)

علوم شناختی دین (CSR) از این فرض آغاز می‌کند که ساختارهای بنیادین ذهن انسان در فرهنگ‌های مختلف، مشترک هستند. این فرض بر پایه این باور است که مغزهای انسان‌ها به عنوان زیربنای شناختی، ساختاری مشابه دارند و در محیط‌های طبیعی تقریباً یکسانی شکل می‌گیرند. افزون بر این، سیستم‌های شناختی ما با انتخاب و پردازش اطلاعات، محتوای باورها و ادراکات ما را شکل می‌دهند. این فرایندهای شناختی، الگوهای مشترکی در تفکر و رفتار انسان در فرهنگ‌های مختلف ایجاد می‌کنند؛ به این معنا که ذهن انسان‌ها را به سمت باورهایی خاص مانند وجود خدایان و ارواح سوق می‌دهند.

نظریه‌های متعددی برای توضیح این موضوع ارائه شده است که چگونه عملکردهای شناختی پایه‌ای انسان، الگوهای تکراری مشاهده‌شده در باورهای دینی را شکل می‌دهند. مجموع این نظریه‌ها، آنچه مایکل ماری آن را «مدل استاندارد CSR» نامیده، تشکیل می‌دهد (van Inwa- gen, 2009: 94). این مدل در آثار پژوهشگرانی چون برت و بویر نیز به شکل‌های مشابهی دیده می‌شود. مدل استاندارد بر این فرض استوار است که ساختار شناختی ذهن انسان پیمانه‌ای است

و این پیمان‌ها در طول دوره پلیستوسن (Pleistocene) برای انجام وظایف مشخصی تکامل یافته‌اند؛ به عبارت دیگر، ذهن انسان از بخش‌های مجزایی تشکیل شده است که هر کدام وظیفه خاصی را بر عهده دارند. این مکانیسم‌های شناختی پیمان‌های (Modular)، به عنوان محصول جانبی عملکرد اصلی خود، در شکل‌گیری باورها و رفتارهای دینی در فرهنگ‌های مختلف نقش دارند. ایده ذهن پیمان‌های که جری فودور در سال ۱۹۸۳ میلادی آن را مطرح کرد، بر این باور است که ذهن انسان به جای آنکه یک سیستم یکپارچه باشد، از بخش‌هایی مجزا و جدا از هم تشکیل شده است که پیمان‌ها نامیده می‌شوند. ارتباط این پیمان‌ها با یکدیگر محدودیت‌هایی دارد که بیش از آن چیزی است که در ابتدا به نظر می‌رسد. این ایده تأثیر بسزایی بر علوم شناختی معاصر داشته است (نعمت‌زاده، ۱۳۷۸ ه.ش، ص ۴۱).

مهم‌ترین فرض در نظریه شناختی CSR این است که ذهن انسان، حتی در بدو تولد، مانند یک لوح سفید نیست، بلکه دارای سوگیری‌های شناختی و خطاهای سیستماتیک است که به طور طبیعی در آن وجود دارد. این سوگیری‌ها در جایگاه «ابزارهای ذهنی» (Mental tools) به تنظیم بازنمایی‌ها و پردازش اطلاعات کمک می‌کنند؛ به عبارت دیگر، ذهن انسان از ابتدا مکانیزم‌هایی دارد که به او اجازه می‌دهد اطلاعات را به شیوه‌ای خاص و هدفمند پردازش کند (Barrett, 2007: 91).

به بیان دقیق‌تر، باورهای دینی به سه دلیل شکل گرفته و پایدار مانده‌اند:

الف) ایده‌های دینی برای بقا و گسترش در جوامع انسانی، نیازمند ویژگی‌هایی هستند که آنها را از نظر شناختی برجسته و به یادماندنی سازند؛ به عبارت دیگر، ایده‌هایی که به راحتی در ذهن جای می‌گیرند، به خوبی در خاطرها می‌مانند و به آسانی از فردی به فرد دیگر منتقل می‌شوند، شانس بیشتری برای تبدیل شدن به باورهای جمعی و شکل‌گیری ادیان دارند. فرضیه مفاهیم ضدشهودی حداقلی (MCI) (Minimally Counter-Intuitive (MCI)) در علوم

شناختی دین به تبیین همین موضوع می‌پردازد. مفاهیم شهودی (Intuitive Concepts) به دانش ضمنی و ناخودآگاه ما در مورد جهان اشاره دارند. این مفاهیم حاصل تجربه‌های روزمره ما از دنیای فیزیکی و اجتماعی هستند و به ما کمک می‌کنند تا به سرعت و خودکار، پدیده‌ها و رویدادها را درک و تفسیر کنیم؛ برای مثال ما به طور شهودی می‌دانیم اشیای جامد نمی‌توانند از دیوار عبور کنند، انسان‌ها می‌میزند و حیوانات نمی‌توانند صحبت کنند. این انتظارات شهودی، بخشی از ساختار شناختی ما هستند و به ما در سازمان‌دهی و درک جهان کمک می‌کنند. مفاهیم ضد شهودی یعنی مفاهیمی که دست‌کم چند مورد از انتظارات شهودی ما را نقض می‌کنند؛ با این حال، مفاهیم MCI به طور حداقلی ضد شهودی هستند؛ به این معنا که تنها تعداد کمی از انتظارات شهودی ما را نقض می‌کنند و همچنان به تفکیک دسته‌های هستی‌شناختی پایه (مانند انسان، حیوان، شیء) تعلق دارند؛ برای مثال ایده «روح یک انسان مرده که می‌تواند از دیوار عبور کند»، یک مفهوم MCI است. این ایده، انتظار شهودی ما درباره جامد بودن اشیاء و توانایی نداشتن آنها در عبور از یکدیگر را نقض می‌کند؛ اما همچنان به دسته «انسان» تعلق دارد و ویژگی‌های انسانی (مانند آگاهی و اراده) را حفظ می‌کند. نکته کلیدی در فرضیه MCI این است که این نوع مفاهیم، به دلیل نقض حداقلی انتظارات شهودی ما، توجه ما را به خود جلب می‌کنند و به راحتی به حافظه سپرده می‌شوند. این مفاهیم نه آن قدر عجیب و غریب هستند که درک ناپذیر باشند و نه آن اندازه عادی هستند که نادیده گرفته شوند، بلکه با ایجاد یک درجه بهینه از شگفتی و تعجب، توجه و حافظه ما را تحریک می‌کنند؛ به همین دلیل، داستان‌ها و باورهای دینی که شامل مفاهیم MCI هستند، به راحتی در جوامع منتقل می‌شوند و در جایگاه باورهای جمعی پذیرفته می‌شوند. پاسکال بویر به تفصیل به این موضوع می‌پردازد و نشان می‌دهد بسیاری از مفاهیم دینی، مانند خدایان دارای قدرت‌های فراطبیعی، ارواح، فرشتگان و شیاطین، نمونه‌هایی از مفاهیم MCI هستند (Boyer, 1994: 88). این

مفاهیم، با نقض برخی از انتظارات شهودی ما در مورد جهان، جذابیت شناختی بالایی دارند؛ به همین دلیل در فرهنگ‌های مختلف گسترش یافته‌اند؛ برای مثال ایده‌ی خدایی که قادر به دیدن همه چیز است، یک مفهوم MCI است. این ایده، با اینکه انتظار شهودی ما درباره‌ی محدودیت ادراک انسان را نقض می‌کند، همچنان به دسته‌ی «انسان» (یا موجودی شبیه به انسان) تعلق دارد و ویژگی‌هایی مانند آگاهی، اراده و قدرت را حفظ می‌کند. به همین دلیل این ایده به راحتی در ذهن جای می‌گیرد و در جایگاه یک باور دینی منتقل می‌شود. بنابراین فرضیه‌ی مفاهیم ضد شهودی حداقلی بیان می‌کند که ایده‌های دینی به دلیل ساختار شناختی خاص خود، یعنی نقض حداقلی انتظارات شهودی، جذابیت بالایی برای ذهن انسان دارند و به راحتی به خاطر سپرده و منتقل می‌شوند. این ویژگی نقش مهمی در گسترش و پایداری باورهای دینی در جوامع انسانی ایفا می‌کند. رویکرد نظریه MCI به رابطه باورهای دینی و مفهوم «خدا» به این صورت است که این باورها در میان فرهنگ‌های مختلف دارای ویژگی‌های ضد شهودی هستند؛ به عبارت دیگر، مفهوم «خدا» به عنوان یک ایده حداقلی و ضد شهودی در نظر گرفته می‌شود. پاسکال بویر بر مبنای مجموعه‌ای از تحقیقات آزمایشگاهی استدلال می‌کند که انسان‌ها در سرتاسر جهان تمایل دارند مفهوم «خدا» را به گونه‌ای درک کنند که با تمایلات شناختی آنها همخوانی داشته باشد (Boyer, 2003: 45). او این تمایل را عاملی معرفی می‌کند که سبب می‌شود این مفهوم به راحتی در ذهن باقی بماند و به سرعت منتقل شود؛ زیرا بار سنگینی بر سیستم شناختی انسان تحمیل نمی‌کند.

ب) مهم‌ترین ابزار شناختی دیگر در شکل‌گیری باورهای دینی به ویژه درباره‌ی وجود خدا، «قوه فوق حساس تشخیص عاملیت» (Hyperactive Agency Detection Device) یا (HADD) است. این مکانیسم شناختی، تمایل ذاتی انسان به تشخیص حضور عوامل (agency) در محیط را نشان می‌دهد. «عامل» به هر موجودی اطلاق می‌شود که دارای اراده، هدف، قصد و

توانایی انجام کنش باشد. این تمایل به تشخیص عاملیت به‌ویژه در شرایط ابهام، عدم قطعیت و مواجهه با رویدادهایی که به‌سادگی تبیین‌پذیر نیستند، بسیار قوی‌تر عمل می‌کند. زمانی که افراد با رویدادهایی مواجه می‌شوند که نمی‌توانند آنها را از طریق علل طبیعی و مادی توضیح دهند، سوگیری شناختی آنها به سمت نسبت دادن نیت و قصد باعث می‌شود که توضیحات قصدمند را به توضیحات غیرقصدمند ترجیح دهند. این سوگیری شناختی در جایگاه یک ویژگی تکاملی در انسان‌ها ایجاد شده است. درواقع زمانی که افراد با وقایع توضیح‌ناپذیر روبرو می‌شوند، تمایل شناختی آنها به درک عاملیت سبب می‌شود این وقایع را به عوامل هدفمند نسبت دهند تا عوامل تصادفی یا غیرشخصی؛ به عبارت دیگر، HADD به‌طور خودکار به دنبال یافتن یک عامل برای تبیین رویدادهای مبهم و توضیح‌ناپذیر می‌گردد. HADD بر این مشاهده تکاملی استوار است که تشخیص سریع و دقیق عوامل به‌ویژه عوامل بالقوه خطرناک یا سودمند، برای بقای انسان‌ها در محیط‌های باستانی حیاتی بوده است. در آن دوران، نادیده‌گرفتن یک درنده پنهان در بوته‌ها می‌توانست پیامدهای جدی برای بقا داشته باشد؛ در مقابل، فرض اشتباه وجود یک عامل اما کاذب معمولاً هزینه چندانی نداشت؛ به همین دلیل تکامل به نفع سیستمی عمل کرده است که به تشخیص بیش از حد عوامل تمایل دارد، یعنی سیستمی که ترجیح می‌دهد به اشتباه وجود یک عامل را تشخیص دهد تا اینکه یک عامل واقعی را نادیده بگیرد. این گرایش به تشخیص بیش از حد عوامل، همان چیزی است که HADD را «فوق حساس» می‌سازد. به بیان دیگر، HADD آستانه پایینی برای تشخیص عاملیت دارد؛ به همین دلیل حتی در شرایطی که شواهد قطعی برای وجود یک عامل وجود ندارد، فعال می‌شود. این مکانیسم به محض شناسایی محرک‌های خاص، وجود یک عامل را فرض می‌کند. این محرک‌ها می‌توانند شامل صداهای ناگهانی، حرکات مبهم در تاریکی، الگوهای غیرمعمول در طبیعت و سایر پدیده‌هایی باشند که به‌سادگی تبیین‌شدنی نیستند؛ برای مثال صدای خش‌خش برگ‌ها در جنگل، سایه‌ای که

به سرعت از مقابل چشم می‌گذرد، الگوی ابرها در آسمان و ... همگی می‌توانند HADD را فعال کنند و سبب شوند فرد ناخودآگاه به دنبال یافتن یک عامل برای تبیین این پدیده‌ها باشد. این رویکرد یعنی فرض وجود عامل بیش از آنچه واقعیت دارد، از منظر تکاملی، منطقی به نظر می‌رسد؛ زیرا ذهن انسان برای کسب حداکثر اطلاعات از محیط اطراف خود تکامل یافته است. جمع‌آوری اطلاعات بیشتر حول محیط اطراف خود، حتی اگر برخی از این اطلاعات نادرست باشند، می‌توانست به افزایش شانس بقا کمک کند. به همین دلیل HADD به گونه‌ای طراحی شده است که اطلاعات بیشتری را جمع‌آوری کند و در تشخیص عوامل، محتاطانه عمل کند (Guthrie, 1993: 76). اما زمانی که عامل طبیعی قابل مشاهده‌ای برای توضیح یک رویداد وجود نداشته باشد، ذهن انسان به سراغ عامل‌های ماورایی می‌رود. این عامل‌های ماورایی مانند خدایان، ارواح، شیاطین و سایر موجودات فراطبیعی، به دلیل ماهیت «ضد شهودی حداقلی» خود، بهترین گزینه برای توضیح رویدادهای غیرعادی به نظر می‌رسند؛ زیرا آنها با نقض برخی انتظارات شهودی ما (مانند محدودیت‌های فیزیکی، قوانین طبیعت و توانایی‌های انسان)، می‌توانند پدیده‌هایی را توضیح دهند که با قوانین طبیعی تبیین‌شدنی نیستند؛ برای مثال وقوع رعد و برق ناگهانی، بیماری توضیح‌ناپذیر یا اتفاق خوشایند غیرمنتظره می‌تواند به مثابه عمل یک خدا یا نیروی ماورایی تفسیر شود. در این شرایط، HADD با فعال شدن و جستجوی عامل، زمینه را برای پذیرش باورهای دینی فراهم می‌کند (Barrett, 2004: 37). این باورها با ارائه تبیینی برای رویدادهای توضیح‌ناپذیر، به کاهش اضطراب و ابهام انسان‌ها کمک می‌کنند و حس کنترل بر محیط را افزایش می‌دهند.

ج) نظریه ذهن (Theory of Mind (TOM یا (TOM) به توانایی انسان در نسبت دادن حالات ذهنی مانند باورها، خواسته‌ها، نیات، احساسات، دانش و اهداف به خود و دیگران اشاره دارد. این توانایی که بنا بر تحقیقات دבורا کلمن (Deborah Kelemen) در حدود چهار سالگی در

کودکان به طور کامل شکل می‌گیرد، برای درک رفتار دیگران، پیش‌بینی اعمال آنها و تعامل مؤثر در محیط اجتماعی ضروری است. بدون TOM، ما قادر به درک انگیزه‌ها و نیات دیگران نخواهیم بود؛ در نتیجه نمی‌توانیم روابط اجتماعی پیچیده‌ای برقرار کنیم (Kelemen, 2004: 63).

پل بلوم (Paul Bloom) با دوبراکلمن نیز هم‌نظر است که انسان‌ها به طور طبیعی دوگانه‌انگار هستند؛ یعنی به تمایز بین ذهن و بدن (یا روح و جسم) باور دارند. این دوگانه‌انگاری که ریشه در شناخت شهودی ما دارد، به ما اجازه می‌دهد موجوداتی را بدون بدن فیزیکی تصور کنیم. این امر نقش مهمی در شکل‌گیری مفاهیم دینی دارد؛ زیرا بسیاری از موجودات ماورایی در ادیان مختلف، مانند خدا، ارواح، فرشتگان و شیاطین، موجوداتی غیرمادی و بدون بدن فیزیکی تصور می‌شوند. بلوم استدلال می‌کند دوگانه‌انگاری طبیعی در کودکان، آنها را به طور خاص مستعد پذیرش مفاهیم دینی می‌کند. کودکان به راحتی می‌توانند خدایی را تصور کنند که دیده و شنیده نمی‌شود و کاملاً نامحسوس است، با وجود این به دعا‌های آنها گوش می‌دهد، در جهان معجزه می‌کند و دارای صفاتی مانند عدالت و رحمت است. غایب بودن محسوس خدا، مشکل خاصی برای فهم کودکان از خدا ایجاد نمی‌کند؛ زیرا تحقیقات درباره‌ی دوستان خیالی کودکان نشان می‌دهد آنها به راحتی با دوستان خیالی خود ارتباط برقرار می‌کنند و وجود و شخصیتی را برای آنها بازسازی می‌کنند. کودکان غالباً همراهان فراطبیعی‌ای دارند که با آنها رابطه اجتماعی برقرار می‌کنند. این همراهان نامرئی‌اند، گاهی در آسمان و روی ستاره‌ها زندگی می‌کنند و آرزوها یا هر آنچه کودکان بر زبان می‌آورند یا حتی در دل نگه می‌دارند را می‌شنوند و می‌دانند (Bloom, 2007: 55). این توانایی کودکان در تصور موجودات غیرمادی، نشان می‌دهد ذهن انسان به طور طبیعی برای پذیرش مفاهیم دینی آماده است و TOM نقش مهمی در این آمادگی ایفا می‌کند.

جاستین برت نیز به همراه دیگر دانشمندان علوم شناختی، به توانایی کودکان در نسبت دادن علم نامحدود و خطاناپذیر به خدا که روح مطلق است، اشاره می‌کند. وقتی موجودی روح مطلق

باشد، از نظر کودک می‌تواند علم بی‌انتهایی داشته باشد. این موجود روحانی شامل خدا، ارواح درگذشتگان و فرشتگان است. کودک به موجودی که روح مطلق است و جسم و بدنی ندارد، علم نامحدودی نسبت می‌دهد و موانع شناختی فیزیکی و بدنی را برای او در نظر نمی‌گیرد-Bar (rett, 2007: 57). این یافته‌ها نشان می‌دهند که مفهوم روح و دوگانه‌انگاری ذهن و بدن که با TOM ممکن می‌شود، نقش مهمی در شکل‌گیری باورهای دینی در کودکان ایفا می‌کند و به تبیین چگونگی درک و تصور موجودات ماورایی کمک می‌کند.

ارتباط TOM با باورهای دینی از این قرار است که انسان‌ها با استفاده از این توانایی، به موجودات ماورایی نیز حالات ذهنی نسبت می‌دهند؛ به عبارت دیگر آنها خدایان، ارواح و سایر موجودات فراطبیعی را موجوداتی آگاه، دارای اراده، قادر به درک افکار و احساسات انسان‌ها و تأثیرگذار بر رویدادهای جهان تصور می‌کنند. این امر، امکان برقراری ارتباط با این موجودات از طریق دعا، نیایش، قربانی کردن و سایر مناسک دینی را فراهم می‌کند. زمانی که مکانیسم HADD فعال می‌شود و فرد با یک رویداد توضیح‌ناپذیر مواجه می‌شود، TOM وارد عمل می‌شود و به دنبال یافتن یک عامل ذهن‌مند برای تبیین آن رویداد می‌گردد. اینجاست که مفاهیم دینی که اغلب شامل موجودات ماورایی با ویژگی‌های ذهنی خاص هستند، گزینه‌های مناسبی برای تبیین این رویدادها مطرح می‌شوند؛ برای مثال اگر فردی با یک بیماری پیش‌بینی نشده مواجه شود، HADD ممکن است او را به این نتیجه برساند که یک عامل در این اتفاق دخیل است و TOM به او کمک می‌کند تا این عامل را به عنوان یک موجود ذهن‌مند، مانند یک روح خشمگین یا یک خدا که او را مجازات می‌کند، تصور کند. این تبیین نه تنها سبب می‌شود فرد رویداد توضیح‌ناپذیر را درک کند، بلکه احساس کنترل بر وضعیت را نیز افزایش می‌دهد؛ زیرا او می‌تواند با دعا، نیایش یا انجام مناسک خاص، رضایت آن موجود ماورایی را جلب نماید و از پیامدهای منفی جلوگیری کند.

این عوامل به دلیل توانایی بالای خود در تفسیر پدیده‌ها، جذابیت بیشتری پیدا می‌کنند؛ به همین دلیل در فرهنگ‌ها گسترش می‌یابند. اگرچه هیچ‌یک از این عوامل به تنهایی نمی‌تواند به طور کامل پیدایش و گسترش باورهای دینی را توضیح دهد، ترکیب آنها می‌تواند دلیل محکمی برای وجود و پایداری این باورها در سراسر جهان باشد (Boyer, 2001: 102).

#### ۴. محدودیت تبیین شناختی

تبیین‌های شناختی با تمرکز بر سازوکارهای ذهنی و فرایندهای پردازش اطلاعات در انسان، نقش مهمی در فهم چگونگی شکل‌گیری و انتقال باورهای دینی ایفا می‌کنند؛ با این حال، این رویکرد خالی از نقص و محدودیت نیست. می‌توان محدودیت‌های این تبیین را این‌گونه دسته‌بندی کرد:

##### ۴-۱. تقلیل‌گرایی

یکی از نقدهای وارد بر تبیین‌های شناختی، تقلیل‌گرایی آنهاست. این رویکرد با تمرکز صرف بر عوامل شناختی، سایر عوامل مؤثر در شکل‌گیری باورهای دینی، مانند عوامل اجتماعی، فرهنگی، تاریخی و تجربیات شخصی را نادیده می‌گیرد یا کم‌اهمیت جلوه می‌دهد؛ به عبارت دیگر تبیین‌های شناختی، پدیده پیچیده دین را به مجموعه‌ای از فرایندهای شناختی تقلیل می‌دهند و از ابعاد دیگر آن غافل می‌شوند؛ برای مثال در حالی که نظریه مفاهیم ضدشهودی حداقلی (MCI) می‌تواند توضیح دهد که چرا برخی ایده‌های دینی به راحتی به خاطر سپرده و منتقل می‌شوند، نمی‌تواند توضیح دهد که چرا محتوای خاصی از باورهای دینی در فرهنگ‌های مختلف شکل گرفته است؛ به عبارت دیگر MCI می‌تواند به چرایی «قابلیت انتقال» ایده‌های دینی پاسخ دهد، اما نمی‌تواند به چرایی «محتوای» آنها پاسخ دهد (van Eyghen et al, 2024: 71).

#### ۴-۲. ابهام و عدم قطعیت نقش سازوکارهای شناختی

نقد دیگر وارد بر تبیین‌های شناختی، قطعیت نداشتن درباره نقش دقیق سازوکارهای شناختی در شکل‌گیری باورهای دینی است. درحالی‌که شواهدی نشان می‌دهد برخی سازوکارهای شناختی مانند HADD و TOM، در شکل‌گیری باور به موجودات فراطبیعی نقش دارند، هنوز مشخص نیست این سازوکارها به طور مستقیم سبب ایجاد باورهای دینی می‌شوند یا فقط «زمینه» را برای پذیرش این باورها فراهم می‌کنند؛ به عبارت دیگر ممکن است این سازوکارها برای اهداف دیگری تکامل یافته باشند و باورهای دینی فقط پیامد جانبی عملکرد آنها باشند (Lightner & Hagen, 2022: 78).

#### ۴-۳. تأکید بیش از حد بر ویژگی‌های جهان‌شمول ذهن

برخی از پژوهشگران معتقدند تبیین‌های شناختی بیش از حد بر ویژگی‌های جهان‌شمول ذهن انسان تأکید می‌کنند و به تنوع فرهنگی در باورهای دینی توجه کافی ندارند (Larsen, 2023: 41)؛ درحالی‌که برخی سازوکارهای شناختی ممکن است در همه انسان‌ها مشترک باشند و شیوه بروز و تأثیر آنها می‌تواند در فرهنگ‌های مختلف متفاوت باشد؛ برای مثال شیوه تصور خدا یا سایر موجودات فراطبیعی می‌تواند در فرهنگ‌های مختلف بسیار متفاوت باشد و این تفاوت‌ها نمی‌توانند فقط با تکیه بر سازوکارهای شناختی جهان‌شمول توضیح داده شوند.

#### ۴-۴. غفلت از نقش عواطف و احساسات فردی

برخی از منتقدان معتقدند تبیین‌های شناختی به اندازه کافی به نقش عواطف و احساسات در شکل‌گیری باورهای دینی توجه نمی‌کنند؛ درحالی‌که شناخت نقش مهمی در باورهای دینی ایفا می‌کند. درواقع عواطف و احساساتی مانند ترس، امید، عشق و پرستش نقش

بسیار مهمی در تجربه دینی دارند و نمی‌توان آنها را نادیده گرفت. در نهایت برخی از منتقدان، روش‌شناسی مورد استفاده در تحقیقات علوم شناختی دین را نقد می‌کنند و معتقدند بسیاری از این تحقیقات بر مطالعات آزمایشگاهی و پرسشنامه‌ها متکی هستند و به اندازه کافی به مطالعات میدانی و بررسی رفتارهای واقعی دینی در محیط‌های طبیعی توجه نمی‌کنند. این امر می‌تواند منجر به تعمیم‌های نادرست و عدم درک کامل از پیچیدگی‌های پدیده دین شود (Geertz et al, 2022: 33).

این نقدها به معنای بی‌اعتباری کامل تبیین‌های شناختی نیستند، بلکه نشان می‌دهند این رویکرد نیز محدودیت‌هایی دارد و برای درک کامل پدیده دین، باید با دیگر رویکردها مانند رویکردهای اجتماعی، فرهنگی و تاریخی ترکیب شود. برای کاستن از محدودیت‌های رویکرد طبیعت‌گرایانه، می‌توان تبیین هم‌تکاملی (Co-evolutionary explanations) را برای مکمل تبیین‌های شناختی در نظر گرفت. تبیین‌های هم‌تکاملی به این مفهوم اشاره دارند که باورهای دینی و توانایی‌های شناختی انسان به طور مشترک و در طول زمان تکامل یافته‌اند و بر یکدیگر تأثیر گذاشته‌اند. این ایده نشان می‌دهد توسعه دین با تکامل ویژگی‌های اجتماعی، فرهنگی و روان‌شناختی انسان‌ها مرتبط است. دین نه تنها به شکل‌دهی رفتارهای انسانی و ساختارهای اجتماعی کمک می‌کند، بلکه ظرفیت‌های شناختی انسان نیز به طور هم‌زمان بر شکل و عملکرد باورهای دینی تأثیرگذار بوده‌اند؛ به عبارت دیگر این تعامل متقابل، زمینه‌ساز شکل‌گیری و تحول دین در جوامع انسانی بوده است. تبیین‌های هم‌تکاملی رایج برای باور دینی از ظهور «داروینیسیم فرهنگی» الهام گرفته‌اند؛ به این معنا که این تبیین‌ها نظریه‌هایی هستند که از مفاهیم زیست‌شناسی تکاملی برای مدل‌سازی تکامل فرهنگی بهره می‌برند. ایده اصلی در تمام این رویکردها این است که نه صرفاً تبیین‌های شناختی و نه فقط تبیین‌های تکاملی، به تنهایی برای تبیین اشکال فرهنگی کافی نیستند.

## نتیجه

در این مقاله تلاش کردیم با تمرکز بر رویکرد شناختی، به درک بهتری از چگونگی پیدایش باورهای دینی دست یابیم. از تحلیل‌های فلسفی و جامعه‌شناختی کلاسیک گرفته تا رویکردهای انسان‌شناختی و پدیدارشناختی و سپس رویکردهای جدید مبتنی بر علوم تجربی، هر یک زاویه‌ای خاص به این پدیده پیچیده ارائه می‌دهند. رویکرد طبیعت‌گرایانه با تأکید بر تقدم جهان طبیعی و قوانین آن، می‌کوشد باورهای دینی را با استفاده از یافته‌های علمی تبیین کند. در این راستا، تبیین‌های شناختی در جایگاه یکی از رویکردهای مهم در علوم شناختی دین (CSR) بررسی شد. تبیین‌های شناختی با تمرکز بر سازوکارهای ذهنی و فرایندهای پردازش اطلاعات، نشان می‌دهند که چگونه ویژگی‌های ذاتی ذهن انسان، مانند تمایل به تشخیص عاملیت، باور به مفاهیم ضد شهودی و نظریه ذهن، می‌توانند زمینه را برای پذیرش باورهای دینی فراهم کنند. این رویکرد با نقدهایی مانند تقلیل‌گرایی، عدم قطعیت در مورد نقش دقیق سازوکارهای شناختی و نادیده گرفتن تنوع فرهنگی و نقش عواطف روبرو است.

در نهایت می‌توان گفت رویکرد شناختی با وجود داشتن محدودیت‌هایی، بخشی از حقیقت را درباره پیدایش باورهای دینی آشکار می‌کنند؛ با وجود این به‌تنهایی نمی‌تواند به‌طور کامل پدیده پیچیده پیدایش باورهای دینی را توضیح دهد. به نظر می‌رسد برای درک جامع‌تر پیدایش باورهای دینی، نیاز به رویکردی میان‌رشته‌ای است که از یافته‌های علوم مختلف از جمله علوم شناختی، تکاملی، اجتماعی، فرهنگی و تاریخی بهره‌برد. چنین رویکردی می‌تواند با در نظر گرفتن تعامل پیچیده بین عوامل مختلف، تصویری دقیق‌تر و کامل‌تر از چگونگی پدیدآیی باورهای دینی ارائه دهد. مهم است که در این مسیر، از تقلیل‌گرایی و ساده‌سازی پرهیز شود و به ابعاد مختلف این پدیده از جمله ابعاد شناختی، زیستی، اجتماعی، فرهنگی،

تاریخی و معنوی توجه کافی مبذول گردد. همچنین باید به این نکته توجه داشت که تبیین‌های طبیعت‌گرایانه، فقط به دنبال فهم مکانیسم‌های شکل‌گیری باورهای دینی هستند و لزوماً قصد زیر سؤال بردن اعتبار یا حجیت این باورها را ندارند. بحث درباره اعتبار باورهای دینی، موضوعی جداگانه است که نیازمند بررسی استدلال‌های فلسفی و کلامی خاص خود است. درواقع تبیین‌های طبیعت‌گرایانه می‌توانند ابزاری برای فهم بهتر باورهای دینی و تعامل سازنده‌تر بین علم و دین قرار گیرند.

### کتاب‌نامه

- پالس، دانیل. (۱۳۹۴ ه.ش). هفت نظریه در باب دین. ترجمه: محمدعزیز بختیاری. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- دورکیم، امیل. (۱۳۸۳ ه.ش). صور بنیانی حیات دینی. ترجمه: باقر پرهام. تهران: نشر مرکز.
- فریزر، جیمز جرج. (۱۳۹۹ ه.ش). شاخه زرین: پژوهشی در جادو و دین. ترجمه: کاظم فیروزمند. تهران: آگاه.
- نعمت‌زاده، شهین. (۱۳۷۸ ه.ش). «ساختار پیمانه‌ای ذهن». تازه‌های علوم شناختی. دوره ۱. ش ۱. ص ۴۱ - ۴۵. مرکز مطالعات علوم شناختی ایران.
- هیوم، دیوید. (۱۳۹۶ ه.ش). تاریخ طبیعی دین. ترجمه: حمید عنایت. تهران: خوارزمی.
- وبر، ماکس. (۱۳۷۳ ه.ش). اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری. ترجمه: عبدالکریم رشیدیان و پریسا منوچهری کاشانی (با مقدمه‌ای از آنتونی گیدنز). تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

Barrett, Justin L. *Cognitive Science, Religion, and Theology: From Human Minds to Divine Minds*. Templeton Press.

- Barrett, Justin L. (2007). "Cognitive science of religion: What is it and why is it?" *Religion Compass*, 1(6), 768–786.
- Barrett, Justin L. (2007). "Is the spell really broken? Bio-psychological explanations of religion and theistic belief." *Theology and Science*, 5(1), 57–72.
- Barrett, Justin L. (2004). *Why Would Anyone Believe in God?* Walnut Creek, CA: AltaMira Press.
- Agency." *Journal of Cognition and Culture*, 5, 118–142.
- Bloom, Paul (2007). "Religion is Natural." *Developmental Science*, 10(1), 147–151.
- Boyer, Pascal (1994). *The Naturalness of Religious Ideas: A Cognitive Theory of Religion*. Berkeley: University of California Press.
- Boyer, Pascal (2001). *Religion Explained: The Evolutionary Origins of Religious Thought*. New York: Basic Books.
- Boyer, Pascal (2003). "Religious Thought and Behavior as By-Products of Brain Function." *Trends in Cognitive Science*, 7(3), 119–124.
- Guthrie, Stewart (1993). *Faces in the Clouds: A New Theory of Religion*. New York: Oxford University Press.
- Kelemen, Deborah (2004). "Are Children Intuitive Theists? Reasoning About Purpose and Design in Nature." *Psychological Science*, 15(5), 295–301.
- Lightner, A. D. and E. H. Hagen (2022). "All Models Are Wrong, and Some Are Religious: Supernatural Explanations as Abstract and Useful Falsehoods about Complex Realities." *Human Nature*, 33(4), 425–462. <https://doi.org/10.1007/s12110-022-09437-9>.
- Nielsen, Kai C. F. (2001). *Naturalism and Religion*. [Hardcover, October 1, 2001].

van Eyghen, H., Peels, R., & van den Brink, G. (2024). "New Developments in the Cognitive Science of Religion: The Rationality of Religious Belief." *Journal for the Cognitive Science of Religion*, 1, 79.

van Inwagen, Peter (2009). "Explaining Belief in the Supernatural: Some Thoughts on Paul Bloom's 'Religious Belief as an Evolutionary Accident'." In *The Believing Primate: Scientific, Philosophical, and Theological Reflections on the Origin of Religion*, edited by Jeffrey Schloss and Michael Murray, 128–138. New York: Oxford University Press.